

نام مقاله: زمینه‌های تاریخی انقلاب فرانسه
منبع: تاریخ عمومی جهان
مؤلف: ویل دورانت
مترجم: سهیل آذری
ویراستار: حسن انوشه
تنظیم برای فردوسی: گروه اجتماعی
موضوع: انقلاب فرانسه
شخصیت تأثیرگذار: ولتر

بخش دوم

زمینه‌های تاریخی انقلاب فرانسه

پیش‌جرقه‌های انقلاب کبیر فرانسه

در اوایل ماه سپتامبر سال ۱۷۱۵ میلادی لویی چهاردهم که در دوران سلطنت خود فرانسه را به سرافکندگی، ضعف و انحطاط دچار کرده بود، درگذشت، تا مردم فرانسه و اروپا نفس راحتی بکشند.

پس از لویی چهاردهم هیچ وارث قانونی وجود نداشت که به جانشینی وی درآید به جز نتیجه‌اش که کودکی خردسال و پنج ساله بود به نام "لویی پانزدهم". و باز هیچ شاهزاده و یا نجیب‌زاده‌ای نبود که ولیعهد و نایب‌السلطنه‌ی قانونی این کودک خردسال بشود، به جز فردی به نام "فیلیپ" فرزند "فیلیپ اول" برادر دو جنسیتی لویی چهاردهم پادشاه در گذشته.

"فیلیپ" که در حال حاضر به عنوان نایب‌السلطنه‌ی کودک پنج ساله، اما پادشاه فرانسه، تمام رقبای خود را پس زده و زمام امور فرانسه را در دست گرفته بود از همسر دوم "فیلیپ اول" شارلوت الیزابت بود. فیلیپ در تمام سال‌هایی که به عنوان نایب‌السلطنه‌ی لویی پانزدهم (کودک پنج ساله) عملاً پادشاهی فرانسه را در اختیار داشت، این کشور را از نظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دچار فراز و نشیب‌های بحرانی و خطرناکی کرد. فیلیپ در پندار و کردار خود مظهر پلیدی، دروغ، زن‌باره‌گی و زنا بود اما کارهای مثبت و خدمات مالی و اجتماعی وی نیز بسیار قابل توجه بود. نخستین اقدام فیلیپ این بود که دو روز قبل از انجام مراسم به خاک سپاری لویی چهاردهم فرمان داد تا تمام زندانیان زندان باستیل به جز آنان که به جرم خیانت به فرانسه زندانی شده بودند، آزاد گردند.

فیلیپ که با هزاران ترفند و حيله اینک نایب‌السلطنه، ولیعهد و همه‌کاره فرانسه شده بود، علاوه بر ناسازگاری‌های اخلاقی، مالی و حيله‌گری‌های سیاسی‌اش اگر چه به ظاهر خود را یک دین‌دار و پروتستان معتقد معرفی می‌کرد، اما هرگز چنین نبود.

باورهای مذهبی محکم و عقیده دینی روشنی نداشت. همین آدمی که در زمان لویی چهاردهم پرهیزگار و مرد دین و کلیسا می‌نمود، در دوره نایب‌السلطنه‌ای‌اش که در حقیقت سلطنت بر فرانسه بود فرمان داد تا کتاب‌های کفرآمیزی از نویسندگان و فیلسوفانی مانند: ولتر، مونتسکیو و فونتنل منتشر شوند.

انتشار این کتاب‌ها انتشار عقاید و باورهای فیلسوفان نامی این عصر، دموکراسی خواهی جامعه، تنفر روزافزون مردم از دغل‌بازی و حيله‌گیری‌های کلیسا، دخالت دین در تمام شئون زندگی مردم، فرومایه‌گی، بی‌بندوباری، سستی اخلاق و زناکاری آشکار بسیاری از روحانیون مسیحی، ناپایداری تصمیم‌گیری‌های حکومتی، فساد دستگاه حاکمیت و سلطنت، شیطان‌صفتی فیلیپ به عنوان نایب‌السلطنه و صدها مشکل اجتماعی دیگر زمینه‌های عمومی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی فتح زندان باستیل و انقلاب کبیر فرانسه را آماده می‌کرد. بسیاری از نویسندگان، آزادی‌خواهان، نجیب‌زاده‌گان و حتا مردم عادی در دوره ولایت عهدی فیلیپ به زندان باستیل افتادند از جمله فرانسوا ولتر که در سال ۱۷۱۸ پس از تحمل محکومیت از باستیل آزاد شد. فراموش نکنیم که همین فیلیپ (نایب‌السلطنه) به محض انتخاب به عنوان نایب‌السلطنه فرمان داد تا تمام زندانیان زندان باستیل (به استثنای جنایت‌کاران) از زندان آزاد شوند. این موضوع واقعیت آشکاری است از دوگانه‌گی فکر و اندیشه‌ی مردی که امروز سکان رهبری فرانسه را بر عهده دارد.

در این سال‌ها، پیش‌تر و پس‌تر از این سال‌ها، فرانسه در تسخیر افکار ضد اخلاق، ضد مسیحی و پیکار با دین دست و پا می‌زد. در حوزه نشر، آثار فراوانی به صورت رسمی، غیررسمی یا مخفیانه به چاپ می‌رسیدند و نویسندگان بسیار مشهور و پرآوازه این دوره با آگاهی دادن به توده‌ها افکار و عقاید مردم را نسبت به واقعیت‌ها روشن می‌کردند.

سال‌ها پیش‌تر از آن که فرانسوا ماری آرونه (ولتر) به نقد از کلیسا و دخالت دین در دولت و شئون زندگی

بپردازد و نیش قلم خود را متوجه مذهب کند، کتاب‌های فراوانی در نقد از مذهب و فاش‌سازی جنایات دینی و اخلاقی پشت پرده‌های سیاه و ضخیم کلیسا پرداخته بودند و راز و رمزهای فراوانی را از درون کلیساها به بیرون پرتاب کرده بودند.

مسیحیت بسیار زودتر از ولتر به سمت انحطاط کشیده شده بود. دوپویی در سال ۱۷۱۷ و ماسیون در سال ۱۷۱۸ میلادی نوشتند، «ماده‌گرایان پاریس را اشغال کرده‌اند» و «خدانشناسی و ضدیت با مذهب اینک به صورت امتیازی برای نزدیکی به بزرگان جامعه در آمده و مایه‌ی افتخار آدم‌ها شده است.»

«فیلیپ» که اینک فرمان‌روای مطلق فرانسه شده است، به بخت خوش خود و یا به حيله‌گری و زرنگی یک شبه به آن چنان مقامی دست یافت که در سرتاسر زندگی هرگز فکرش را هم نکرده بود. فیلیپ اینک یکی از بی‌اعتقادترین، بی‌مبالات‌ترین و ضد اخلاق‌ترین مقامات بالای فرانسه به‌شمار می‌آمد.

مادر فیلیپ در سال ۱۷۲۲ و چندی پیش از مرگ‌اش گفته بود، «باور نمی‌کنم در پاریس، چه در میان روحانیون و چه در میان مردم عادی، صد نفر دارای ایمان راستین مسیحی و مؤمن واقعی به منجی ما عیسی‌ای مسیح وجود داشته باشند. این وضع مرا هراسان کرده است.»

فرانسه و شهرهای بزرگ‌اش، به ویژه پاریس در این سال‌ها در تب و تاب بی‌بند و باری و بی‌ایمانی به سمت و سوی سرنوشتی نامعلوم کشیده می‌شدند. کافه‌های پرآوازه پاریس: «پروکوپ، گراد و...» به صورت پرستش‌گاه، صومعه و عبادت‌گاه روشن فکران، نویسندگان و شاعرانی درآمده بود که از

بی‌ایمانی، لایسیسم و بی‌بندوباری سرشار و آکنده بودند. هر آن‌کس که به این کافه‌ها می‌آمد، آشکارا از این‌که قرارداد‌های اخلاقی جامعه را زیر پا می‌گذارد خرسند بود. به کلامی دیگر، شرط روشن‌فکری در این روزهای فرانسه یعنی همین چیزی که در کافه‌های پاریس جریان داشت.

در موازات بی‌ایمانی، بی‌بند و باری، بی‌اعتقادی، بی‌دینی و فساد رو به افزایش اخلاقی در بین طبقات بالای جامعه که دامن کلیسا را نیز آلوده‌تر از هر زمان کرده بود، بی‌کاری، فقر، گرسنگی، بی‌عدالتی اجتماعی و هرزه‌گی پایه‌های اخلاقی جامعه را سست کرده و طبع سرکش طبقات فرودست را فرو دست‌تر و دامنه‌ی فساد و تباهی طبقات مرفه را گسترده‌تر کرده بود.

سرتاسر فرانسه در این سال‌ها در زیر سایه‌ی سنگین ترس از افراد شرور، جنایت‌کاران و راه‌زنان به سر می‌برد. زن باره‌گی، زناکاری، خیانت جمعی شوهران نسبت به همسران و خیانت جمعی زنان نسبت به شوهران در بین تمام طبقات اجتماعی و به بار آمدن هزاران فرزند نامشروع و بی‌سرپرست، امری بسیار معمولی به‌شمار می‌رفت که استحکام قوانین و زیرساخت‌های اخلاقی جامعه را سست کرده بود. شگفت‌این‌که نیروی انتظامی قدرت‌مند فرانسه تمام این جنایات را می‌دید، دم نمی‌زد و در شرارت‌ها شریک جنایت‌کاران، باج‌گیران، زنان بدکاره، زناکاران و دزدان بود و از تمام آن‌ها باج می‌گرفت و در پنهان‌کاری اسرار آن‌ها شرکت داشت.

هنوز ۳ سال از نیابت سلطنت فیلیپ نگذشته بود که فرانسه در بحران وحشت‌انگیز فساد اخلاق، زن باره‌گی، فاحشه‌گی آشکار و پنهان، رشوه، دزدی، شراب‌خواری افراطی، عصیان عمومی، بی‌دینی، ضدیت با کلیسا، فساد وسیع و گسترده مسیحیت، کلیسا و کشیشان، فرو افتادن شدید معتقدات مذهبی مردم، بی‌بند و باری، فساد دستگاه‌های اداری و دولتی، عصیان جنسی، ارضای نفس سر به طغیان کشیده، فقر شدید، بی‌کاری، بی‌عدالتی گسترده، جنایات بدون مکافات و صدها نابه‌سامانی سهمگین دیگر پدیده‌های معمولی جامعه‌ی فرانسه بودند که به سرگردانی و ناشکیبایی عمومی می‌افزودند. پاریس به عنوان مرکز اروپا وقتی در بحران سیاسی و اجتماعی دست و پا می‌زد، بی‌گمان هم فرانسه و هم سایر کشورهای اروپایی باید منتظر توفانی بودند که به زودی از راه می‌رسید و خیلی‌ها را نابود می‌کرد و بسیاری از قرارداد‌های تابو شده اجتماعی را فرو می‌ریخت. شگفت‌این‌که در این سال‌ها تمام طبقات اجتماعی فرانسه، به ویژه شهر و ندان پاریس، اشراف، طبقات متوسط، اهالی قلم، هنر و ادب، سرمایه‌داران، مقامات مملکتی و حتا «آبه»‌هایی که از سوی پاپ وجوهات شرعی دریافت می‌کردند در رسیدن به بالاترین مرتبه‌ی پستی، حيله‌گری، خیانت و اصول ضد اخلاقی مسابقه گذاشته بودند.

بی‌پروایی در زنان، حتا زنان شوهردار، چندین و چند مرتبه از گستاخی، گستاخ‌ترین مردان بیش‌تر و فراتر بود. زنی که خود را تنها متعلق به شوهرش بداند یادگاری بود از زندگی‌های گذشته. زنان در عشق‌بازی، دل‌دادن، دل‌بستن، عاشق شدن و تعویض مکرر معشوق نه تنها با مردان رقابت می‌کردند، بل که با فاصله‌ی زیادی از آن‌ها جلوتر بودند. زناشویی و ازدواج در این سال‌ها به شکل و وظیفه‌ای درآمده بود که نام و خانواده را حفظ کند و دارایی‌های خاندان را محفوظ نگاه دارد، و گر نه حفاظت از کیان اخلاقی خانواده خواب و خیالی بیش نبود.

شگفتا، وقتی همین زنان از زیبایی می‌افتادند و سال خورده‌گی و پیری به سراغشان می‌آمد، به ویژه در دوران مادر بزرگی، معلم اخلاق می‌شدند و چون کسی به طرفشان نمی‌رفت آن چنان خود را پاک دامن‌نشان می‌دادند که هیچ‌کس گمان نمی‌کرد که این‌ها تا چند سال پیش ترا از این، پاک دامن‌ی و اصول اخلاقی را به سخره می‌گرفتند. برخی دیگر از این زنان برای این که گناهان آلوده دامن‌ی آنان بخشیده شود، مؤمن می‌شدند، عبادت می‌کردند، به صومعه‌ها پناهنده می‌شدند و راه خدمت در کلیسا را پیش می‌گرفتند تا از عذاب جهنم رهایی یافته و به بهشت بروند.

فیلیپ نایب‌السلطنه‌ی لویی پانزدهم در یک قمار اقتصادی و با بازی کردن با سهام، خرید و فروش سهام، نشر اسکناس و بالا و پایین بردن نرخ بهره بانکی در مدتی کم‌تر از ۴ سال یعنی از سال ۱۷۱۶ تا سال ۱۷۲۰ باعث شد تا میلیون‌ها نفر از ژرفای فقر به سرمایه و ثروت‌هایی باورنکردنی دست یابند و به همین تعداد از میزان ثروت جامعه کاسته شده و ثروت‌مندان و سرمایه‌داران به سطح فقیرترین قشر جامعه سقوط کردند. این بی‌تدبیری و نادانی نایب‌السلطنه باعث شد تا بسیاری ساختارهای اجتماعی فرو ریزد. هیچ‌کس نمی‌اندیشید که چه گونه باید جلوی این بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی که فرانسه را به نابودی تهدید می‌کرد، گرفته شود. اقتصاد، اخلاق، دین، سیاست و مردم بازی‌چه‌ی آن چنان آشفته‌گی و نابه‌سامانی‌های اجتماعی شده بودند که هیچ تدبیری کارساز نبود. فرانسه و جهان متمدن آن روز و روزگار چشم به راه روی داده‌های بنیان‌برافکنی بود. این راه همه می‌دانستند، اما هیچ‌کس تاریخ آغاز آن را پیش‌بینی نمی‌کرد. هیچ‌کس نمی‌دانست این توفان از کجا و چه گونه و توسط چه کسانی آغاز خواهد شد ■



لویی پانزدهم

...ادامه دارد